

بررسی جامعه شناختی

انسان شناختی شعر «ما بلوچیم»

تاریخ دریافت: ۹۱/۱۲/۱

تاریخ پذیرش: ۹۲/۱/۲۰

محمد شریفی *

چکیده

در تاریخ بلوچستان شخصیت های علمی ، ادبی و فرهنگی زیادی وجود داشته اند که متأسفانه برای همه نا آشنا می باشند. یکی از شخصیت ها شاعر بزرگ بلوچستان محمد عبدالله روانبد می باشد. وی اشعار متعددی به زبان های مختلف سروده است. یکی از مهم ترین اشعار وی شعر ما بلوچیم می باشد که در این نوشتار به بررسی جامعه شناختی و انسان شناختی این شعر پرداخته شده است. بیشتر توصیه وی در این شعر دست کشیدن از جنگ های داخلی است و از همگان می خواهد که عزم خود را جزم نموده و برای آبادانی بلوچستان تلاش نمایند. همچنین در این مقاله به اتفاقاتی که در عصر زندگی شاعر و قبل از آن بلوچستان افتاده ، اشاره شده است. عمده این اتفاقات حضور دولت مدرن در بلوچستان ، طغیان دادشاه و ... می باشند که به شرح هر کدام به طور مفصل پرداخته می شود.

کلید واژه ها : بلوچستان ، مکران ، اصل چهار ، قوم مداری ، دولت مدرن

آوا نویسی زبان بلوچی

مقدمه

بلوچستان به لحاظ فرهنگی سرزمینی بسیار غنی بوده که ناشناخته مانده است. چه اندیشمندان و دانشمندان و نوابغ بزرگی که همراه با اندیشه و دانش و نبوغ خود بدون استفاده مانده و در خاک شده اند و اطلاعات ما در درباره آنان فقط در حد نام و خاندان و شهر آن ها است. یا این که از آن ها هیچ گونه اطلاعی در دسترس نیست.

* دانشجوی کارشناسی ارشد جامعه شناسی و مدرس دانشگاه آزاد اسلامی واحد بندر جاسک

sharifi.m1369@yahoo.com

تحقیق مورد نظر قصد آن را دارد که یک اثر ادبی بلوچی را از دیدگاه جامعه شناسی مورد بررسی قرار دهد. جامعه شناسی در ادبیات به دنبال مواردی نظیر قصد شاعر از خلق اثرش، دلایل انتخاب قالب هنری برای بیان موارد موجود در ذهن و مسایلی از این قبیل است. در این میان با توجه به سلیقه و علاقه اینجانب به شعر و به خصوص شعر بلوچی بر آن شدم که شعری زیبا از یکی از بزرگ ترین شاعران بلوچ را مورد بررسی و واکاوی جامعه شناختانه قرار دهم. بلوچستان در حالی که از نظر تحصیلات پایین تر از بسیاری از مناطق مرکزی ایران بوده و هست اما شاعران و نویسندگان بسیار زبده ماهری را در دامن خود پرورانده است که تا به امروز اشعار و نوشته هایشان برای همه بسیار مهم و دل نشین است. شعر مورد نظر در نقد اوضاع حاکم بر بلوچستان سروده شده است که در نوع خود بسیار زیبا است. کاربرد کلمات روان و پر معنا از خصوصیات این اثر است. شاعرش - محمد عبدالله روانبد - بزرگترین شاعر کلاسیک بلوچ و عارف و فاضل بلوچستان می باشد. وی اشعارش به زبان های مختلف دنیا از جمله فارسی، بلوچی، عربی و اردو سروده است.

واج	لاتین	مثال	واج	لاتین	مثال
اَ (فتحه)-	a	سَر sar	ژ	ž	ژند žand
اِ (کسره)--	e	پِت pet	س	s	تُرس tors
اُ (ضمه)---	o	نُه noh	ش	š	دشت dašt
ء (همزه)ع	'	عرش 'arš	ک	k	کَم kam
آ	ä	دار dār	گ	g	گاز gaz
ب	b	بار bār	ل	l	هَلک halk
پ	p	پاد pād	م	m	مَچ mačč
ت	t	شُت šot	ن	n	نَگن nagan
ط	ṭ	کَطم koṭom	و	w	توار tawār
ج	j	راج rāj	او	ü	مود müd
چ	č	چَم čamm	و مجهول	ô	روح rôč
د	d	دَب dap	ای	i	سیرک sirk
د	Ḍ	دُهل Ḍohl	ی مجهول	ě	چیر čěr
ر	r	رَند rand	و	aw	پُور pawr
ر	ř	گَرو gařo	ی	ay	میرم mayram
ز	z	زَهم zahm	ی	ey	

متن شعر

ما بلوچین ما بلوچین ما بلوچ
 تاک تاک انت زنده دفتر تئی بلوچ
 پرچی از کاروان پد منتگ ئی
 همبلان دوشی مزن بانگواه کتگ
 روچ درآتکگ تو اگت وایینگی
 کامیابی کار و کوشست ء برانت
 گوهرات پئی مان زره لنج ء بید
 وقت گوازین ئی په واب غفلت
 روم و شام حسرت چسی وری
 لاغری عذرئی نه انت په تازی
 گون بلوچی غیرت میان بیند
 نی ترا زیب ایت گوشگ با پهرو شان
 ۲۵ ما بلوچین ما بلوچین ما بلوچ

ما بلوچستانی نوکین ماه و روچ
 زیر تپاک ء رشتگ ء هورئی بدوچ
 ظاهرانت پیش کنزگ ء مادن چو روچ
 منزل اش گیت انت آرام مروچ
 شنگ شنگ انت باری بی فکرئی چه کوچ
 انب لوتئی چون؟ که تو کشتگ کروچ
 لعل لوتی سگگین کوهان بکوچ
 قیمتی جنس مکن ستک و سوچ
 روم و شامی ادکن از چانپ و نکوچ
 لاغرئی بهتر بتچ بل عذر پوچ
 میش چمجهلی مکن پادا چو قوچ
 دیم دیوان که ما هستین بلوچ
 ما بلوچستان نوکین ماه و روچ

1-mă balôčën mă balôčën mă balôč // mă balôčëstānāy nōkēn mäh o rôč//
 Tāk tāk ent zenday daptar tai balôč // zir topāki ay reštāg a hori bedôč //
 Parče ya 'az kārwan pad mantag ay //zāher ent pēškenzag ay mādan čô rôč//
 Hambalān dūši mazan bāngwāh kotag // menzeleš gept ant o 'ārām ent marôč//
 5-rôč daratkag taw 'agatwabēnag ay // šeng o šāng ent bār o bēpekray ča kôč//
 Kāmyābi kāro kōest ay bar ent // 'anb a lôtay! Čôn? Ke taw keštāg korôč //
 Gawhar et pay[t] mǎn zer ay lonj a bebod// lāl lôtay sakkagēnt kōhān bekôč//
 Wakt a gwāzēn ay pa wāb o gaplat a // kimatim jens a makan čo sotk o sôč //
 Rôm šām ay hasrat a či ay waray // Rôm o šāmē 'ad kan az čānp o nekôč //
 10-lāgari 'ozrē na'ent pa tāzi ya// lāgar ay behter betač bel 'ozr e pôč//
 Gôn balôči gayrat a myān a beband// mēš ay čam jahli makan pādā čo gôč//
 Ni tar a zibit gwašāg bā pahr o šān // dēm e diwān a ke mă hasten balôč //
 mă balôčën mă balôčën mă balôč // mă balôčëstānāy nōkēn mäh o rôč//

دکتر عبدالغفور جهان دیده ، شعر فوق را چنین ترجمه می کند:

«ما بلوچیم ما بلوچیم ما بلوچ//ما ، ما و خورشید تازه طلوع کرده ی بلوچستان
 هستیم//ای قوم بلوچ کتاب تاریخ زندگی تو از هم پاشیده و برگ هایش از هم جدا
 شده اند//ارشته وحدت و یکپارچگی را در دست بگیر و آن را بهم بدوز//چرا از
 کاروان عقب مانده ای//شاهراه پیشرفت و ترقی مانند خورشید روشن و ظاهر
 است//همراهان دیشب صبح زود از خواب برخاسته اند و حرکت کرده اند//وزود
 تر از تو در منزلگاه فرود آمدند و امروز در راحتی و آرامش هستند//اما خورشید
 طلوع کرده و تو هنوز خواب آلوده ای و به فکر کوچ نیستی//وبار سفر تو آشفته و
 پراکنده است//ثمره کار و کوشش کامیابی است//چگونه می خواهی میوه انبه بچینی
 در صورتی که تو درخت خرما کروچ کاشته ای//اگر گوهر با ارزش و گرانبها می

خواهی باید در اعماق دریا فرو روی//اگر سنگ گرانبهای لعل را طالب هستی باید
 کوه های سفت و سخت را از هم بشکافی//ای بلوچ روزگار خود را در خواب غفلت
 می گذرانی//جنس گرانبهای چون وقت و عمر خود را این گونه نسوزان و تباه
 مکن//چرا بر پیشرفت کشورهای چون روم و شام حسرت می خوری//تو هم می
 توانی مثل کشورهای مترقی پیشرفت کنی و از شهر و مناطقی مانند چانپ و نکهچ
 روم و شام بسازی//برای اسب تازی لاغری و باریک اندام بودن عیب و عذری
 نیست//تو با لاغری خود بهتر بتاز و عذر و بهانه پوچ را کنار بذار//با غیرت بلوچی
 کمر همت خود را بندد//مانند میش سر خود را پایین نینداز، مثل قوچ برخیز و مبارزه
 کن//آن وقت تورا گفتن این سخن مفتخرانه می زبید که://ما بلوچ هستیم ما بلوچ
 هستیم ما بلوچ//ما ماه و خورشید تازه طلوع کرده بلوچستان هستیم.»(همان:۳۹۶)

نگاهی به زندگی شاعر

« روز هیجدهم ماه شعبان ۱۳۴۵ هجری قمری بود که در خانه مردی روحانی به نام «قاضی
 مولوی یحیی» از اهل باهو کلات شهرستان چابهار پسری به دنیا آمد. آن مرد در آن لحظه به تحقق
 عالی ترین رویای عمر خویش دست پیدا کرد. «قاضی یحیی» که خود از روحانیون مطرح در آن
 زمان بود و مردم برای حل مسائل شرعی و داوری های گوناگون نزد وی مراجعه می کردند،
 همواره آرزو داشت که اگر صاحب فرزندی پسر شود وی را به مدارس عالی دینی بسپارد تا فقیهی
 بلند مرتبه و عالمی پر مایه گردد و جامعه و مردم بلوچستان را از تنگنای بی سواد و خرافات
 نجات دهد. «قاضی یحیی» نام پسر را «محمدعبدالله» گذاشت. یک سال پس از تولد عبدالله، پدر
 به اتفاق خانواده از روستای باهو کلات به شهر راسک - که اکنون مرکز شهرستان سرباز است -
 مهاجرت کردند و پس از مدتی آنجا را نیز ترک و دهستان بزرگ و تاریخی پیشین را برای اقامت
 بر گزیدند.»(جهانپنده ۲۷:۸۴)

« نخستین استاد او مادر زاهد و بزرگوارش بود که قرائت قرآن را به او آموخت و پس از پنج
 سالگی آموختن کتاب های فارسی و عربی را در صرف و نحو عربی و دین و اخلاق و دیگر علوم
 متداول، نزد پدر دانشمندش ادامه داد. او تا سنین جوانی علوم معمول آن زمان را که شامل فقه و
 اصول و فلسفه و منطق و ریاضی و ادبیات و ... بودند، آموخت و تشنه آموختن دانش بود و
 امکانات محدود کتابخانه و مدرسه کوچک پدر برای او کفایت نمی کرد. پدر با دیدن هوش و

ذکاوت کم نظیر او و برای برآورده شدن آرزویش - که داشتن فرزندی فقیه و دانشمند بود - وی را در سال ۱۳۷۱ هـ. ق جهت ادامه تحصیل و دانش اندوزی، به مدرسه بزرگ «مظهرالعلوم کراچی» - که شاخه ای از مدرسه دارالعلوم «دیوبند» هندوستان بود - روانه ی کشور پاکستان کرد. این مدرسه در آن زمان بزرگ ترین مرکز علمی و تحصیلات حوزوی پاکستان به شمار می آمد و از استادان بزرگی چون «مولانا علی محمد سندی» - که یکی از استادان محمد اقبال لاهوری بوده است - فیض می برد و «روانبد» نیز درس هایی چون «دیوان متنبی» و «سلم العلوم» را نزد این استاد آموخت. دانشجویان بسیاری از کشور های مختلف در این مدرسه درس می خواندند و «روانبد» در هر دوره امتحانات آن مدرسه به کسب رتبه اول نایل می شد. پس از تحصیل و تدریس در پاکستان او به زادگاهش بر می گردد و پس از درگذشت پدرش در مراسم حج او جانشین پدر می شود. در زمینه طب سنتی اطلاعات فراوانی کسب می کند و طیب حاذق و مشهوری می شود. پس از شش دهه زندگی پر ثمر او در سال ۱۳۶۷ شمسی برای دهمین بار عازم سفر حج می شود که در مسیر برگشت پس از گذشتن از مرز قطر و ورود به امارات به دلیل سانحه رانندگی در مورخ ۲۳ ذیحجه ۱۴۰۸ قمری مطابق با ۱۶ مرداد ۱۳۶۷ دعوت حق را لبیک گفت و به دیار باقی شتافت و آرامگاهش در کشور قطر می باشد.» (همان، ۳۲)

شاعری روانبد

شاعری «روانبد» درخشان ترین گوهر فطری اوست. اشعار فارسی و بلوچی ابتدایی وی - که از سنین نوجوانی و جوانی به یادگار مانده است -، گواه بر این مدعاست. او که از زمان کودکی و نوجوانی در زمینه شعر و شاعری فرصت تمرین یافته بود، تربیت ذوقی و تجربه ی ادبی او مربوط به همان سال هاست. اشعار بسیار زیبا او در بلوچستان و به خصوص مکران بسیار پر اهمیت بوده اند. به طوری که اشعارش را زن و مرد، باسواد و بی سواد و تمامی اقشار جامعه زمزمه می کردند. جهان دیده در قسمت دیگری از کتابش دوره های زندگی شاعر را چنین شرح می دهد:

۱- دوره نخست: این زمان نوجوانی و اوایل دوره جوانی او را در بر می گیرد، بسیاری از غزل های فارسی که خود او در کتابچه ای کوچک به نام « دیوان خوشه چین » گردآوری کرده و اشعار بلند و عاشقانه و برخی از حماسه های بلوچی وی محصول این زمان است.

۲- دوره دوم: این دوره بخشی از دوران جوانی و میانسالی او را در بر می گیرد و مهم ترین و بهترین دوره شاعری اوست. شعرا و پخته تر و از لحاظ معنی و مفهوم پر محتوا تر است. اشعار غرا و انقلابی و بسیاری از اثرهای منظوم و منثور فقهی قابل توجه وی مربوط به این دوران است. او شاعری مدیحه سرا هم بود و به مدح استناداران و فرمانداران و مسئولان حکومتی و نظامی می پردازد اما هدفش اصلاً چاپلوسی نبوده و فقط قصد آن را داشت که توجه مسئولان را به اوضاع نامساعد بلوچستان و محرومیت آن جلب کند.

۳- دوره سوم: این دوره مربوط به سال های آخر عمر اوست. شاعر در این زمان کمتر شعر می گوید و اگر هم می گوید بیشتر گرایش به اشعار مذهبی و به نظم در آوردن وقایع تاریخی مسلمانان و دین اسلام دارد. (همان ۵۳). شعر مورد نظر که قصد تحلیل آن را داریم به دوره دوم شاعری رواند- که گروهی سعدی بلوچستانش می خوانند - بر می گردد. چون در این شعر او سعی بر آن داشت که بلوچ ها را با استفاده از شعر تحریک کند که از جا بلند شده و حرکت نمایند و به سمت پیشرفت و آبادانی گام بر دارند.

بررسی اوضاع بلوچستان در زمان زندگی شاعر و سرودن شعر مورد نظر

با جنبش مشروطه خواهی، طلسم تاریخ ایران شکسته شد و برای نخستین بار، سلسله هایی که تقریباً جملگی بر یک نهج حکومت می کردند از تکرار بازماند. با این انقلاب شگرف، ساختار سیاسی که در درازای سده های متمادی بر این مرز و بوم چیرگی داشت متحول شد و ما به پهنه ی دولت مدرن گام نهادیم با انقلاب مشروطه رابطه ی دوسویه ی مردم و حکومت دگرگون شد و در دیدگاه مردم و حکومت نسبت به یکدیگر تغییراتی حاصل شد. مردم و حکومت از یکدیگر انتظارات و مطالبات جدیدی پیدا کردند و وظایف جدیدی بر دوش هر کدام نهاده شد. تقریباً از همان سال ۱۲۸۵ شمسی که فرمان مشروطیت به امضای مظفرالدین شاه رسید، اقشار و طبقات گوناگون مردم که امواج این تحول به آن ها رسیده بود سعی کردند به تعریف دوباره خویش بپردازند و با توجه به تغییری که در ساختار سیاسی ایران به وقوع پیوسته بود نسبت و رابطه ی

خویش را با حکومت تبیین کنند و مناسبات جدیدی با دولت برقرار سازند حاکمیت نیز متقابلاً تلاش کرد چهره‌ی دیگری از خویش ارائه دهد و کارکردهای جدیدی را پذیرا شود و در راستای برآوردن مطالبات جدید آنان بکوشد. «گفته شد سال ۱۲۸۵ ش، به عنوان سرآغاز پیدایش دولت مدرن در ایران به شمار می آید. در حالی که تقریباً از همان سال ۱۲۸۵ ش منطقه مورد گفتگو یعنی بلوچستان رشته‌ی پیوند خویش را با والی کرمان - که نماینده حکومت مرکزی در ولایت کرمان و بلوچستان بود- گسست و این ارتباط تا ۲۲ سال بعد یعنی تا سال ۱۳۰۷ ش. برقرار نشد. بنابراین سال ۱۳۰۷ ش. را می بایست به عنوان آغاز حضور دولت مدرن در بلوچستان به شمار آورد.» (سیاس، ۱۴: ۸۴) سال ۱۳۰۷ خورشیدی نقطه عطفی در تاریخ بلوچستان است. در این سال با ورود نیروهای «رضا شاه» که «امان الله جهانبانی» امیر لشکر شرق آنها را فرماندهی می کرد فصل جدیدی در تاریخ بلوچستان آغاز شد و افق تازه‌ای فراروی قوم بلوچ گشوده شد. البته این نخستین بار نبود که حکومت مرکزی به بلوچستان لشکرکشی می کرد. در گذشته هم بارها بلوچستان شاهد یورش قشون حکومت های مرکزی بوده است. به گونه‌ای که به نوشته یکی از نویسندگان، لشکرکشی به بلوچستان رسم شده بود و والی کرمان سالی حداقل یک بار به بلوچستان لشکرکشی می کرد اما به رغم این یورش‌ها و تاخت و تازهای بی شمار، عملیات قشون در بلوچستان که از مرداد تا بهمن ۱۳۰۷ خورشیدی به درازا کشید با تمامی قشون‌کشی‌های پیشین تفاوت بنیادی داشت و پیامدهای فراوانی در بلوچستان برجای نهاد. یورش‌هایی که پیش از این حکومت‌های مرکز به بلوچستان انجام می دادند پس از مدتی پایان یافته و یورشگران به مواضع اولیه‌ی خویش باز می گشتند و نتایج آن از حد تغییر چند حاکم محلی فراتر نمی رفت. ولی لشکرکشی حکومت مرکزی در سال ۱۳۰۷ خورشیدی، برخلاف عملیات پیشین باعث حضور پایدار حکومت مرکزی در بلوچستان شد. برخلاف لشکریان پیشین که وظیفه‌ای جز به بار آوردن خرابی به بهانه‌ی تامین امنیت نداشتند این لشکریان که آخرین لشکرکشی حکومت مرکزی را به بلوچستان رقم زدند به منزله پیش قراولانی بودند که راه را برای تحولات جدید در بلوچستان هموار کردند. آن‌ها گویی وظیفه داشتند بلوچستان را که هنوز در خواب زمستانی به سر می برد و از جنبش مشروطه خواهی و تحولات جدید همانند مجلس، قانون، آزادی خواهی و ... هیچ درکی و حتی هیچ خبری نداشت بیدار سازند. البته قبل از عملیات قشون در بلوچستان، برخی از سرداران و حکام محلی بلوچ از پاره‌ای قراین حدس زده بودند که در مرکز و تختگاه هیأت حاکمه خبری هست و حکومت مرکزی دیگر آن قدرت سابق را ندارد. چرا که در قبال به تعویق

افتادن مالیات ها مثل گذشته واکنش نشان نمی دهد و با وجود این که سال هاست مالیات نپرداخته اند حکومت مرکزی دست به اقدام نظامی نزده است. بنابراین آن ها می دانستند که اتفاقاتی افتاده است و حکومت مشکلاتی دارد اما این که رفتاری حکومت چیست اطلاع چندانی نداشتند و به احتمال زیاد تصور می کردند که عده ای در مقابل حکومت دست به بلوا و آشوب زده اند و حکومت را دچار مشکل کرده اند. البته افرادی مانند سردار دوست محمدخان بارکزیایی و برخی دیگر از حکام محلی در حدود سال ۱۳۰۱ از وجود مجلس شورای ملی آگاهی داشتند. آن چنان که دوست محمدخان به پیشنهاد حکومت، سید حسن خان را به عنوان وکیل بلوچستان در مجلس پنجم به تهران فرستاد. (سیاسر، ۱۴: ۸۴) آغاز دوره دولت مدرن با نوجوانی شاعر همراه است. در این دوره بلوچستان از تمام دوره ها با دولت مرکزی نزدیک تر بود و رنگ و بوی حکومت مرکزی در سرتاسر بلوچستان دیده می شود. دخالت عوامل حکومتی در منطقه نارضایتی هایی را برای مردم و به خصوص حکمرانان بوجود می آورد و از طرفی جنگ های خانمان سوز قبیله ای و قومی نیز دیده می شود. یکی دیگر از مسأله جامعه بلوچستان آن زمان بی سوادی و پایین بودن میزان سواد است. این مهم به یکی از عوامل عقب ماندگی بلوچستان منجر شده بود. دقیقاً در زمان جوانی شاعر، بلوچستان شاهد یک طغیان عظیمی بود که گروهی آن را نقطه عطفی در تاریخ بلوچستان می دانند و آن قیام دادشاه کمال بود.

اما دادشاه کیست؟

«دادشاه» فرزند یکی از سران عشایر سفیدکوه به نام کمال بود که به حکومت محلی «بنت» وابسته بودند. کمال و طایفه اش در خدمت «اسلام خان» و بعد پسرش «ایوب خان» قرار داشتند و از راه دامداری و کشاورزی معیشت می کردند. دادشاه در سال ۱۲۹۷ به دنیا آمد بر اساس روایات محلی در شب شنبه شب شانزدهم برج عقرب متولد شده است، که طبق اعتقادات محلی هرکس در چنین شبی متولد شود یا بخت و اقبال یارش خواهد بود و یا این که گرفتار سرنوشت بد شده و از این بد اقبالی خود و اطرافیانش به فلاکت و حقارت خواهند افتاد. او دو برادر به نام های «احمد شاه» و «محمد شاه» و خواهری به نام «ماه خاتون» داشت. مادرشان بی بی خاتون از ذات های بالای جامعه بوده است. ایام کودکی و نوجوانی خود را در «سفیدکوه» سپری کرد. در تیراندازی و کوه نوردی بسیار ماهر، فردی ورزیده و قوی بود. به خانواده اش در کشاورزی و دامداری کمک می کرد. گاهی اوقات برای خرید و فروش به مسقط (پایتخت عمان فعلی) می رفتند. که همراه با اقوامش به حکومت محلی بنت خدمت می کردند. او قبل از طغیان همراه با طایفه اش در کمال

آرامش زندگی می‌کرد. با توجه به حاکمیت سیستم عشیره‌ای در جامعه‌ی دادشاه او نمی‌توانست نسبت به مسائلی که برای طایفه‌اش پیش می‌آمد، بی‌تفاوت باشد. بنابراین شرایطی پیش آمد که باعث طغیان دادشاه شد. (خانی‌پور، ۱۹:۸۷)

گروهی «دادشاه» را یاغی و شرور و گروهی او را از سردمداران ناسیونالیست‌های بلوچستان می‌دانند. «دادشاه» با کشتن مأمورین اصل چهار در بلوچستان رسماً در مقابل دولت مرکزی قرار گرفت.

اصل چهار (point four) چهارمین ماده از مواد اصلی نطق «ترومن» رئیس‌جمهور آمریکا در ژانویه ۱۹۴۹ میلادی بود که در آن وی پیشنهاد می‌کرد که کشور آمریکا به وسیله تأمین کمک‌های فنی در کشورهای توسعه‌نیافته جهان نقش رهبری را در این کشورها به دست گیرد. اجرای اصل چهارم در ایران بر اساس مقاله‌نامه‌ی سال ۱۹۵۱ بین سپهد علی رزم‌آرا - نخست‌وزیر - و دکتر گردی - سفیر کبیر آمریکا در ایران - منجر به تأسیس کمیسیون مشترک برای بهبود امور روستایی شد. (غراب، ۱۳۶۴:۳۴)

پس از مدتی برادر «دادشاه» یعنی احمدشاه در پاکستان دستگیر می‌شود و تحویل مقامات ایرانی می‌گردد و سرانجام با فشار مکرر دولت بر «مهیم خان میرلاشاری» او با طرح نقشه‌ای دادشاه را دعوت به ملاقات می‌کند و «دادشاه» به دست مهیم خان کشته می‌شود و در همان لحظه محمدشاه با شلیک به طرف «مهیم خان» او را از پای در می‌آورد. (افشار، ۱۳۷۱:۴۲۵) برادر دادشاه یعنی محمد شاه نیز در همان درگیری کشته می‌شوند.

بدین ترتیب خیال دولت هم از «دادشاه» راحت می‌شود. دولت ایران علی‌رغم قولی که به هنگام تحویل «احمدشاه» از دولت پاکستان مبنی بر محاکمه‌اش داده بود در تاریخ ۲۲ بهمن ۱۳۳۶ بدون هیچگونه اطلاع قبلی از دادگاهی او با انتشار اطلاعیه‌ای از سوی دادستان ارتش خبر تیر باران «احمدشاه» را اعلام کرد. (افشار، ۱۳۷۱:۴۲۸)

خاندان علم از دیرباز در این منطقه نفوذ داشتند. امیر اسدالله علم در درازای سال‌های ۲۸-۱۳۲۶ فرماندار کل بلوچستان و سیستان بود. پیش از وی نیز پسر عمویش «امیرحسین» خزیمه علم همین مقام را دارا بود. «امیر اسدالله علم» در دوران تصدی این مقام، طیف گسترده‌ی از یادی و هواخواهان خویش را در پست‌های حساس این استان گماشت و با سرداران، خوانین و متنفذین بلوچ پیوندهای بسیار دوستانه‌ای برقرار کرد. پس از دستیابی به مقامات بالای کشور نیز همواره پشتیبان دست‌نشانندگان خویش بود و روابطش را با متنفذین بلوچ هم چنان حفظ کرد. آن

چنان که می توان گفت: همگام با گسترش روزافزون قدرت و نفوذ «علم» در دستگاه پهلوی بر اقتدار و نفوذ ایادی وی در این استان افزوده شد به گونه ای که در بسیاری از رویدادهای بلوچستان به روشنی می توان جای پای «علم» را نشان داد. پس از تأسیس حزب مردم، توسط «علم»، این حزب در بلوچستان نفوذ فراوانی یافت و بسیاری از سرداران و خوانین بلوچ از وابستگی آن و مجری خواست های او بودند. (سیاسر، ۱۱۷:۸۴)

از طرفی در سال ۱۹۱۶ میلادی ژنرال کرک پاتریک - فرمانده ستاد نیروهای انگلیس در دهلی - شخصی را به نام «ژنرال رجینالد دایر» مأمور کرد که مسئولیت عملیات نظامی در جنوب شرقی ایران را بر عهده گیرد (دایر، ۱۳۷۸:۱۴). در جریان جنگ جهانی اول، سرداران بلوچ ایرانی همانند سایر رجال آزادی خواه ایران با آلمان طرح دوستی ریخته بودند. از آنجا که آلمان ها از طریق منطقه سرحد (قسمتی از بلوچستان) که تحت کنترل سرداران بلوچ ایرانی بود، به هند دسترسی پیدا می کردند، دولت انگلستان «دایر» را برای ممانعت از این کار مأمور کرد تا سرداران بلوچ ایرانی را به دوستی با انگلستان تشویق کنند.

پس از شکست سنگین نظامیان انگلیسی در بلوچستان این یک امر بسیار بزرگ و افتخاری مهم تلقی می شد که برای بلوچ ها قابل اهمّیت بود. در همان دوره، زنانی در جامعه بلوچ نشین وجود داشتند که با طرح صلح به دنبال آرامش در بلوچستان بودند. «دایر» داستان ملاقتش را با یکی از زنان بلوچ چنین می نویسد:

«در داخل این چادر بود که ما زیبای مشهور را دیدیم که بر انبوهی از پشتی های رنگارنگ تکیه کرده بود. با شگفتی فراوان متوجه شدم که «عیدو» (از همراهان دایر) اغراق نکرده بود. «گل بی بی» واقعاً زن جوان زیبایی بود که برای یک سرحدی بسیار دلارام می نمود. طرح چهره ی او منظم، خوش تراش و تقریباً [شبیّه به الهه های] یونانی بود. علاوه بر این، نگاهی غیرمعمول و چشمان درشت میشی داشت. به ظاهر کوچک اندام (ریز استخوان) بود، اما اندام و دستهای خوش ترکیبی داشت و پیدا بود که از جذابیت های خود خبر دارد. بسیار سرزنده به نظر می آمد. لباسی سفید و مزین به گلدوزی های رنگارنگ ایرانی به تن داشت و پوششی بر سر داشت که حلقه های زیبایی از کناره های آن آویزان بود، اما به هر حال چهره او را نمی پوشانید. به هنگام ورود، به احترام برخاست و تعظیم

کرد. سپس شاه سوار پیش رفت و یک یک ما را معرفی کرد. هر کدام از ما نیز در مقابل تعظیم کردیم و به دعوت او روی زمین، در جلوی او، دایره وار نشستیم. سپس به زبان فارسی، سخنرانی بسیار ملیح و دل انگیزی برای ما ایراد کرد. لاندن و من آن را می فهمیدیم اما هیچ کدام نمی توانستیم زیاد به فارسی صحبت کنیم. پس از پایان سخنان او، با کمک سرحددار، که نقش مفسر و مترجم ما را داشت، حداکثر تلاش خود را به کار بردم تا در مقابل، سخنان مناسب و شایسته ای به او بگویم. پس از پایان این تشریفات مقدماتی، میزبان ما یک قالی بسیار زیبای ایرانی به من هدیه داد.» (دایر، ۱۳۷:۷۸)

پس مشخص شد که اوضاع بلوچستان در آن دوران، اوضاعی کاملاً آشفته و مملو از جنگ و خونریزی بود که برای یک انسان عالم و تحصیل کرده وضع مطلوبی نیست و افراد فرهیخته سعی بر آرام نمودن اوضاع و پیشبرد سطح سواد در منطقه و افزایش فعالیت اقتصادی داشتند.

نکات قابل اهمیت و جامعه شناسانه در شعر

شعر مورد نظر در نقد اوضاع سیاسی و اجتماعی حاکم بر بلوچستان می باشد که شاعر با دیدگاه انتقادی نسبتاً تندی اوضاع حال را شرح داده و وضع مطلوب را بیان می نماید. بررسی نکات اجتماعی را از اولین بیت شعر آغاز می نمایم:

«ما بلوچین ما بلوچین ما بلوچ
ما بلوچستانی نوکین ماه و روچ»

ما بلوچیم ما بلوچیم ما بلوچ // ما ماه و خورشید تازه طلوع کرده ی بلوچستان هستیم.

در مصراع اول شاعر از غرور قومی می گوید و اصرار دارد کلمه بلوچ را چند بار پشت سر هم تکرار کند که نشان می دهد او دیدگاهی قوم مدارانه دارد و در مصراع دوم او تاکید می کند که نسلش با گذشتگان متفاوت است و این نسل اندیشه های نوین و نو برای بلوچستان و جامعه بلوچ نشین دارد. الگوهای زندگی و طرز تلقی های گروه متفاوت است و انگار از یک انقلاب صحبت می کند که اوضاع حاکم را دوست ندارد و در پی تغییر آن است.

«تاک تاک انت زنده دفتر تئی بلوچ
زیر تپاک ء رشتگ ء هورئی بدوچ»

ای قوم بلوچ کتاب تاریخ زندگی تو از هم پاشیده و برگ هایش از هم جدا شده اند//رشته وحدت و یکپارچگی را در دست بگیر و آن را بهم بدوز.

مصراع اول حاکی از آن است که روزگاری این قوم توانست بر سایر رقبا پیروز شود و استعمارگران (انگلیسی ها - پرتغالی ها و ..) نتوانستند در مقابل این قوم ایستادگی کنند. اما اکنون ساختارهای اجتماعی متلاشی و چسب اجتماعی در جامعه کم شده که شاعر آن را بسیار بد می داند و گویی بلوچ ها از تاریخ و از اعتقاداتشان فاصله گرفته اند به همین خاطر او در مصراع بعدی خواهان وحدت که اساس یک جامعه مدرن و پیشرفته است، می باشد و نسل جدید بلوچستان را به وحدت فرا می خواند. همان طور که در داستان دادشاه دیدیم که رژیم پهلوی از عدم وحدت بلوچ ها چه بهره برداری عظیم سیاسی انجام داد.

«پرچی از کاروان پد منتگئی ظاهرا نت پیش کنگزگ ء مادن چو روچ»

چرا از کاروان عقب مانده ای//شاهراه پیشرفت و ترقی مانند خورشید روشن و ظاهر است.

بلوچستان به واسطه نزدیک بودن با پاکستان و از طرفی کشورهای حاشیه خلیج فارس، بسیاری از جوانان بلوچ جهت کار و کسب راهی این کشورها می شدند که شاعر آن را عقب ماندگی می داند در حالی که شاهراه پیشرفت مشخص است و آن همان وحدت و یکدلی و خدمت همه جانبه در راستای پیشرفت بلوچستان است. در همین حال در مناطق همسایه بلوچستان و بخصوص نواحی مرکزی ایران نیز پیشرفت هایی شکل گرفته ولی بلوچستان هنوز در جای خود باقی مانده است. لذا او با لحنی انتقادی نسبت به اوضاع معترض می باشد.

«همبلان دوشی مزن بانگواه کنگ منزل اش گپت انت آرام مروج»

همراهان دیشب صبح زود از خواب برخاسته اند و حرکت کرده اند//وزود تر از تو در منزلگاه فرود آمدند و امروز در راحتی و آرامش هستند.

شاعر از جوامعی سخن می گوید که با جامعه بلوچستان همراه بودند و از لحاظ پیشرفت و ترقی در یک سطح بودند اما آن ها با یک حرکت جهشی و با سرعت فوق العاده حرکت کردند و اکنون درجات ترقی را طی نموده و جامعه آن ها جامعه ای مترقی شده است و در خیال آسوده

مشغول زندگی هستند. او با بیان این جمله ها قصد دارد روحیه جمعی بلوچستان را به سمت کار و فعالیت اقتصادی و علمی بکشاند تا دیگر به طرف جنگ و خونریزی نروند.

«روح در آتکگ تو اکت و ابینگی سنگ سنگ انت باری بی فکرئی چه کوچ»

اما خورشید طلوع کرده و تو هنوز خواب آلوده ای و به فکر کوچ نیستی //وبار سفر تو آشفته و پراکنده است.

صبح نشانه حرکت به سمت بیداری و ترقی و خردورزی است و شاعر نگران خواب آلودگی جامعه است که این خواب آلودگی همان جنگ ها و برادر کشی ها و عوامل منفی و بدی که در جامعه بلوچ نشین وجود داشت ، می باشد. او می خواهد جامعه روشن شوند و از خواب غفلتی که سال ها گرفتار او بوده و هست در بیایند و به سمت کار و تلاش گام بردارند. برای انجام این کار نیاز است انسان بسیاری از سنت های غلط را زیر پا بگذارد و از آن ها کوچ کند در حالی که شاعر جامعه آن دوره را برای این کوچ آماده نمی دید.

«کامیابی کار و کوشست ء برانت انب لوتئی چون؟ که تو کشتگ کروچ»

ثمره کار و کوشش کامیابی است //چگونه می خواهی میوه انبه بچینی در صورتی که تو درخت خرما کروچ کاشته ای. در جهان، انسان ها ثمره ی آن چه را که کاشته اند ، درو می کنند . بلوچ ها قرن ها و یا به تعبیری سال ها در گیر جنگ ها و خونریزی ها بوده اند و اصلاً برای تعالی و پیشرفت منطقه خود گام برنداشته اند. با علوم مختلف آشنا نشده و آن را نیاموخته اند. یعنی بدون هیچ پشتوانه تاریخی در جهت کار و تلاش برای آبادانی ، خواهان منطقه و شهری آباد هستند. شاعر وضع موجود را وخیم می داند و تأکید دارد که خواسته های شما بر خلاف جهت فعالیت های شما می باشد.

«گوهرات پئی مان زره لنج ء بید لعل لوتی سگگین کوهان بکوچ»

اگر گوهر با ارزش و گرانبها می خواهی باید در اعماق دریا فرو روی //اگر سنگ گرانبهای لعل را طالب هستی باید کوه های سفت و سخت را از هم بشکافی .

مسیر پیشرفت و ترقی، مسیری پر پیچ و خم و سخت است. ابتدا باید افراد سختی های گوناگونی را پشت سر بگذارند تا بتوانند به هدف والا و اصلی خود دست یابند. شاعر پیشرفت و آبادانی را هم چون لعل و گوهر می داند که باید برای به دست آوردنش تلاش کرد.

«وقت گوازین ئی په واب غفلت
قیمتی جنس مکن ستک و سوچ»

ای بلوچ روزگار خود را در خواب غفلت می گذرانی//جنس گرانبهایی چون وقت و عمر خود را این گونه نسوزان و تباه مکن.

اهمیت زمان و وقت مختص جوامعی است که مدرن می باشد. در جوامع مدرن است که انسان ها حسابگر شده و قدر و ارزش وقت را می دانند. شاعر تربیت شده ی جامعه و خانواده ای است که به واسطه مطالعه و حتی سفر و زندگی کردن در جوامعی که از بلوچستان پیشرفته تر بودند، به راحتی به ارزش عمر پی برده است به همین جهت او از بی برنامهگی و تباه شدن وقت جامعه بلوچ نشین به شدت ناراحت بوده و این عمل را بسیار ناپسند می داند.

«روم و شام حسرت چی وری
روم و شامی ادکن از چانپ و نکوچ»

چرا بر پیشرفت مناطقی مانند روم و شام حسرت می خوری؟//تو هم می توانی مثل کشورهای مترقی پیشرفت کنی و از شهر و مناطقی مانند چانپ و نکهچ روم و شام بسازی. شاعر با تشریح اوضاع و شرح وضع مطلوب خواهان این است که جامعه بلوچستان نیز می تواند مانند سایر کشورها و مناطق دنیا پیشرفته و متمدن شود.

«لاغری عذرئی نه انت په تازی
لاغرئی بهتر بتچ بل عذر پوچ

گون بلوچی غیرت میان ببند
میش چمجهلی مکن پادا چو قوچ»

برای اسب تازی لاغری و باریک اندام بودن عیب و عذری نیست//تو با لاغری خود بهتر بتاز و عذر و بهانه پوچ را کنار بذار//با غیرت بلوچی کمر همت خود را ببند//مانند میش سر خود را پایین نینداز، مثل قوچ برخیز و مبارزه کن.

معمولاً جوامع عقب مانده را جوامع عقب نگه داشته شده نیز می گویند این گونه جوامع روحیه ای متزلزل و بسیار ضعیفی دارند در حالی که استعداد های درخشان و بسیار خوبی در منطقه وجود دارد شاعر قصد دارد با تقویت این گونه افراد و با دست گذاشتن بر روی بلوچ بودنشان -

که جامعه، جامعه ای قوم مدار می باشد - آن ها را به سمت حرکت سوق دهد و با بیان اصالت خویشان - که اینجا به اسب تازی تشبیه شده است - که اکنون ضعیف شده اند می گوید: ضعف و کمبود هیچ وقت بر اصالت شما نمی تواند فائق آید. در این دو بیت شاعر با دیدگاه قوم مدارانه فوق العاده ای خواهان برانگیخته شدن افراد به سمت تعالی و پیشرفت جامعه است.

«نی ترا زیب ایت گوشگ با پهرو شان
دیم دیوان که ما هستین بلوچ

ما بلوچین ما بلوچین ما بلوچ
ما بلوچستان نوکین ماه و روچ»

آن وقت تورا گفتن این سخن مفتخرانه می زبید که: // ما بلوچ هستیم ما بلوچ هستیم ما بلوچ // ما ماه و خورشید تازه طلوع کرده بلوچستان هستیم.

شاعر بلوچ واقعی را فردی می داند که با همت و تلاش فراوان در جهت آبادانی و پیشرفت شهر و منطقه اش گام بر می دارد. در آخر او پس از وصف بلوچ واقعی هر کس را که همان اعمالی که ذکر کرده بود انجام دهد؛ بلوچ واقعی است. بلوچ واقعی از نظر شاعر دیگر از گیر و بند سنت های غلط آزاد شده و با حفظ سنت های صحیح و درست در راستای پیشرفت منطقه اش گام بر می دارد

نتیجه گیری

اوضاع آشفته بلوچستان در آن دوران باعث شد که شاعر مورد نظر دست به خلق چنین آثاری بزند و سعی کند بلوچ ها را برانگیزاند تا بار دیگر دست به کار و تلاش بزنند و شروع به فعالیت نمایند. از درگیری های خانمان سوز عشیره ای و قبیله ای فاصله بگیرند تا بار دیگر با آرامش و دوستی در کنار هم باشند و فقط برای پیشرفت قومشان تلاش نمایند و برای سرافرازی آن گام بردارند.

پی‌نویس‌ها

- ۱- قسمتی از بلوچستان که از شهرهای ساحلی تشکیل شده است.
- ۲- منطقه ای که از لحاظ جغرافیای سیاسی جزئی از شهرستان نیک شهر استان سیستان و بلوچستان است.

منابع و مآخذ

• کتاب ها

- ۱- افشار سیستانی ، ایرج (۱۳۷۱) ، بلوچستان و تمدن دیرینه آن ، تهران وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۲- جهان دیده ، عبدالغفور (۱۳۸۹) ، تحلیلی بر شعر مکران مولوی روانبد ، انتشارات کوله پستی.
- ۳- دامنی ، عبدالغنی (۱۳۸۰) ، سیمای تاریخی بلوچستان ، تهران ، انتشارات پاسارگاد.
- ۴- دایر ، رجینالد (۱۳۷۸) ، مهاجمان سرحد. رویارویی نظامیان انگلستان با سرداران بلوچ ایرانی. ترجمه دکتر حمید احمدی ، تهران ، نشر نی.
- ۵- روانبد ، محمد عبدالله (۱۳۸۳) ، دیوان روانبد ، مقدمه و تصحیح و تعلیقات عبدالغفور جهان دیده ، انتشارات بام دنیا .
- ۶- سیاسر ، قاسم (۱۳۸۳) ، مناسبات سرداران ، علما و تحصیل کردگان بلوچ با دولت مدرن ، زاهدان انتشارات تفتان.
- ۷- شریفی ، محمد (۱۳۸۸) ، بلوچ در یک نگاه ، زاهدان نشر خاطره.
- ۸- غراب ، کمال الدین (۱۳۶۴) ، بلوچستان یادگار قرون مطرود ، تهران انتشارات کیهان.

• مقاله

- ۹- خانی پور، سمیه (۱۳۸۷) ، طغیان دادشاه در بلوچستان ، مجموعه مقالات همایش گذری بر تاریخ بلوچستان - زاهدان ، دانشگاه سیستان و بلوچستان .